

عملکرد نشانه زبان در آفرینش متن ادبی

کوروش صفوی*

استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۵/۱۰، تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۰۷/۲۹)

چکیده

سعی نگارنده بر این است تا در نوشته حاضر به چگونگی عملکرد نشانه‌های زبان در آفرینش‌های ادبی بپردازد. برای دستیابی به این هدف، ابتدا به معرفی نشانه زبان به مثابه واحد نظام زبان توجه شده است و سپس، برحسب مفروضات مورد تأیید نگارنده، بحثی درباره شیوه حضور نشانه زبان در خلقت ادبی به پیش کشیده شده است.

کلیدواژه‌ها: نشانه، نشانه‌شناسی ادبیات، نظام زبان، نشان‌داری.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

*. E-mail: safavi_koorosh@yahoo.com

نشانه زبان

آنچه امروزه در دانش مطالعه زبان، **نشانه زبان** (linguistic sign) نامیده می‌شود، پیوندی است ذهنی میان یک **دال** (signifier) و یک **مدلول** (signified) که هویتی مستقل از یکدیگر ندارند. **دال** تصویری ذهنی از صوت تلقی می‌شود و **مدلول** نیز تصویری به حساب می‌آید که از مصداق‌های جهان خارج در ذهن / مغز شکل می‌گیرد.^۱ **نشانه** در نظام زبان از دو ماهیت **اختیاری** (arbitrary) و **قراردادی** (conventional) برخوردار است. ماهیت اختیاری نشانه به شرایط خلق هر واحد نظام زبان بازمی‌گردد و قراردادی‌بودنش به ماهیت این واحد در نظام زبان بازمی‌گردد.^۲

به اعتقاد نگارنده، نشانه زبان در تحقق فیزیکی‌اش، می‌تواند یک واژه یا زنجیره‌ای از واژه‌هایی باشد که مفهومی حاصل جمع واحدهای تشکیل‌دهنده‌شان نیست.^۳ بر این اساس، نشانه زبان، «چیزی» نیست که بر «چیزی» دیگری غیر از خود دلالت کند. به عبارت ساده‌تر، نمی‌توان **دال** را نشانه تلقی کرد و مدعی شد که **دال** بر **مدلول** دلالت می‌کند. بنابراین، **نشانه زبان**، اساساً با آنچه در عرف عام **نشانه** نامیده می‌شود، تفاوت دارد. رابطه میان **دال** و **مدلول** دوسویه است؛ یعنی **دال** بدون **مدلول** موجودیت نمی‌یابد و **مدلول** نیز مستقل از **دال** نیست.^۴

پیش‌فرض‌های پژوهش

بحث حاضر مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی است که برای نگارنده مورد تأییدند و شناختشان می‌تواند در درک بهتر مطلب راه‌گشا باشد.

الف. درک انسان مبتنی بر قرارداد است.^۵

ب. هر قراردادی تابع شرط $p \rightarrow q$ است.^۶

پ. گزاره‌های تابع $p \rightarrow q$ در حافظه انسان انبار می‌شوند و عامل و ابزار درک گزاره‌های جدید به حساب می‌آیند.

ت. بخشی از شرط‌های $p \rightarrow q$ به دانش زبان (linguistic knowledge) و بخش دیگر به دانش دایرة‌المعارفی (encyclopedic knowledge) انسان مربوطند.^۷

ث. سخنگوی زبان برای ایجاد ارتباط با اهل زبان، از زبان اجتماعی بهره می‌گیرد و هر نشانه را برحسب زبان فردی‌اش درک می‌کند.^۸

ج. انسان برحسب موجودیت انسانی‌اش، محدود و محکوم به درک انسانی است و هرچه را که درمی‌یابد، در قالب محدودیت‌های بیولوژیکی انسان درک می‌کند.^۹
 چ. درک انسان قطعی و مبتنی بر زمان حال است. انسان صرفاً با مقایسه شرط‌های قطعی و تابع $q \rightarrow p$ ، نسبیّت را درمی‌یابد (صفوی، ۱۳۸۲).

با توجه به مفروضات الف تا چ، می‌توان به‌سراغ پیش‌فرض‌های مختص نوشته حاضر رفت. باید به این نکته توجه داشت که پیش‌فرض‌های عام بالا مبتنی بر واقعیت‌های فیزیولوژیکی و بیولوژیکی انسانند و هیچ‌یک از آنها با ملاک‌های ما در سایر علوم پایه مغایرت نمی‌یابند. این درحالی است که پیش‌فرض‌های ح تا د قطعی و فراگیر نمی‌شوند و صحت و سقم هریک به نگرش و خاستگاه فکری پژوهشگر وابسته است.

ح. زبان ادب برحسب فرایند برجسته‌سازی (foregrounding) و اعمال آن بر زبان خودکار شکل می‌یابد. این پیش‌فرض مورد تأیید نگارنده است. هرچند نگارنده هنوز نتوانسته است، ماهیت این فرایند را به شکلی مستند تبیین کند. در نوشته‌های متعددی، به کمک نمونه‌های مختلف، ثابت کردم این فرایند برحسب قاعده‌گاهی و قاعده‌افزایی از زبان خودکار و روزمره می‌گریزد و ما را به سمت زبان ادب می‌کشاند، ولی در میان این شگردها، حتی یک شگرد یا صنعت را نیافتیم که ویژه زبان ادب باشد و در زبان خودکار وقوع نیابد (همان: ۱۳۷۹).

خ. انسان در تمامی آفرینش‌های خود، تنها از دو فرایند انتخاب (selection) و ترکیب (combination) بهره می‌گیرد.^{۱۰}

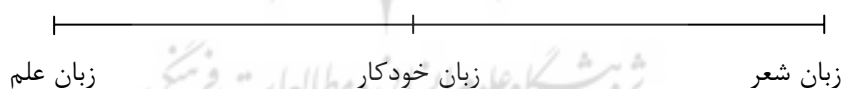
د. با در نظر گرفتن پیوستاری در حد فاصل میان دو قطب زبان علم و زبان شعر، قرارداد زبان خودکار در میانه این پیوستار، ترکیب و انتخاب به‌گونه‌ای صورت می‌پذیرد که بازی نشانه‌ها از قطب زبان علم به سمت زبان شعر افزایش می‌یابد. اهل زبان سعی بر آن دارند تا در گونه‌ای از زبان که برای انتقال مفاهیم علمی به کار می‌رود، نشانه‌های زبان تابع فرایند انتقال معنایی (صفوی، ۱۳۸۰) قرار نگیرند و هر نشانه در همان مفهوم اختیاری اولیه کاربرد یابد. این در شرایطی است که حرکت به سمت زبان مورد استفاده در شعر، به بازی نشانه‌ها می‌افزاید و کار به جایی می‌کشد که در سوی دیگر این پیوستار، درک هر نشانه، به درک دیگر نشانه‌های زنجیره کلام وابسته می‌شود.

زبان ادب

اصطلاح **زبان ادب** به گونه‌ای فرضی از زبان اطلاق می‌شود که در متون ادبی به کار رفته است. اینکه متن ادبی از چه ویژگی یا ویژگی‌هایی برخوردار است، در بخش بعد مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت؛ ولی آنچه در اینجا باید مد نظر باشد، کاربرد این گونه از زبان است و پرسشی عمده را در برابر ما قرار می‌دهد و آن اینکه زبان باید چگونه به کار رفته باشد تا از مدیر مدرسه جلال آل احمد تا گلستان سعدی، از شاهنامه فردوسی تا یلیاد هومر، از مثنوی مولانا تا زمستان مهدی اخوان ثالث، از دایی جان ناپلئون ایرج پزشک‌زاد تا جنگ و صلح تولستوی، از بوف کور صادق هدایت تا غزلیات حافظ، از سروده‌های تگور تا جنایت و مکافات داستایفسکی و خلاصه، تمامی متونی را که اهل زبان به آنها متن ادبی می‌گویند دربرگیرد؟

مختصات هر متن ادبی آن چنان متفاوت از متون دیگر است که گاه وسوسه می‌شویم تصور کنیم چیزی به نام زبان ادب وجود ندارد، اما جالب اینجاست که متن ادبی در میان اهل زبان هویت دارد. به عبارت ساده‌تر، در دانش زبانی و دانش دایرةالمعارفی ما اطلاعاتی نهفته است که می‌تواند متن ادبی را از متن غیر ادبی تشخیص دهد. اجازه دهید به پیوستاری اشاره کنیم که در پیش‌فرض د بخش گذشته مطرح شد:

زبان ادب



به اعتقاد نگارنده، زبان ادب از زبان خودکار، یعنی کاربرد روزمره زبان، آغاز می‌شود و در نهایت خود به زبان شعر می‌رسد. تشخیص ادبی بودن زبان شعر به مراتب ساده‌تر از تشخیص متنی ادبی است که به زبان خودکار نزدیک‌تر است. نشانه‌شناسی زبان شعر، ما را در برابر نشانه‌هایی قرار می‌دهد که حتی به لحاظ صوری می‌توانند در تشخیص هویت متن ادبی راه‌گشا باشند. ما حتی با تکیه بر قراردادهای ثبت‌شده در دانش دایرةالمعارفی مان، برحسب نوع نگارش سطرهای متن، شعر را از غیرشعر تشخیص می‌دهیم و در لحظه پس از این شناخت، خوانش و تعبیر خود را از متن تغییر می‌دهیم:

(۱) اتوبوسی حامل دوازده سرنشین در نزدیکی همدان به درّه افتاد.

(۲) اتوبوسی

حامل دوازده سرنشین،

در نزدیکی همدان

به درّه

افتاد.

تفاوت میان دو نمونه (۱) و (۲) تنها به نوع چینش واژه‌ها مربوط است. اما اهل زبان، برحسب شناختی که از این قرارداد دارند، نمونه (۱) را به گونه‌ای تعبیر می‌کنند که با تعبیر نمونه (۲) متفاوت است. به عبارت دقیق‌تر، تعبیر نمونه (۱) برحسب جهان واقعیت صورت می‌پذیرد و تعبیر نمونه (۲) در یک جهان ممکن و معتبر خواننده رخ می‌دهد. در این جهان‌های ممکن و برپایه قراردادهای ثبت‌شده در دانش دایرةالمعارفی هریک از ما، تعبیری ویژه از نمونه (۲) به دست داده می‌شود. در اینجا دیگر «اتوبوس» صرفاً یک وسیله نقلیه نیست؛ عدد «دوازده» می‌تواند به عدد کامل در اساطیر آریایی تعبیر شود؛ «همدان» می‌تواند «همه‌دان» در نظر گرفته شود و حتی چینش «افتاد» در زیر «به درّه»، به سقوط اتوبوس اشاره کند.

این نکته که ما چه تعبیری از متن (۲) به دست می‌دهیم، در این نوشته حائز اهمیت نیست. آنچه مهم می‌نماید، مدخل ورود به زبان ادب است؛ یعنی جایی که متن، ما را از زبان خودکار خارج می‌کند و در فضای زبان ادب قرار می‌دهد. این مدخل ورود، حتی می‌تواند به شکل صوری چینش واژه‌ها مربوط باشد. مسلماً این نوع قراردادها در تشخیص زبان ادب دخیلند؛ ولی اگر از این قراردادها بهره نگرفته باشیم چه؟ برای نمونه، وضعیت ما در برابر دو متن در خدمت و خیانت روشنفکران و مدیر مدرسه جلال آل احمد چیست و چرا متن اول را ادبی نمی‌دانیم؟ به عبارت دقیق‌تر، خواننده متن چگونه درمی‌یابد که از زبان خودکار گذر کرده و به زبان ادب راه یافته است؟ ما در اینجا با پرسشی روبه‌رو می‌شویم که بحث درباره آن را به بخش بعد موکول کردیم.

متن ادبی

پیش‌تر به این نکته اشاره کردیم که هر متن ادبی از ویژگی‌های خاص خود برخوردار است. برحسب چند وجه اشتراک و افتراق می‌توان شعر را از نظم و این دو را از نثر متمایز کرد. سپس مدعی شد با توجه به مختصاتی مشترک، انواع این گونه‌های متن از یکدیگر

متمایز می‌شوند و مثلاً نثر مسجع از نثر مصنوع جداست و غزل یک چیز است و مثنوی چیزی دیگر. این همه را زمانی می‌توان مطرح کرد که وجود متن ادبی را بدیهی انگاشته باشیم. به عبارت ساده‌تر، انگار ما تاکنون به مطالعه و آرونة ادبیات پرداخته‌ایم؛ یعنی در آغاز، بدون اینکه معلوم کنیم مختصات متن ادبی چیست، موجودیت آن را بدیهی فرض کرده‌ایم و سپس به سراغ طبقه‌بندی انواع این متون رفته‌ایم و در نهایت مدعی شده‌ایم همین طبقه‌بندی‌ها ملاک تشخیص متن ادبی‌اند. این درست همان شرطی است که با تعریف شعر به خود تحمیل کرده بودیم؛ یعنی ابتدا «موزون و مقفّی» بودن شعر را بدیهی فرض کرده‌ایم و سپس سال‌ها به تدوین کتاب‌های عروض و قافیہ دل خوش کردیم (همان: ۱۳۷۸) بدون اینکه حتی یک‌بار نسبت به این تعریف تردید کنیم.

اما به‌واقع، چه مختصاتی را باید برای متن ادبی در نظر گرفت؟ فرض نخست این است که مدعی شویم، زبان خودکار به جهان واقعیت ارجاع می‌دهد و زبان ادب در یک جهان ممکن رخ می‌دهد. این نگاه زمانی می‌توانست قطعی تلقی شود که ما در زبان خودکار صرفاً به واقعیت‌های اطرافمان ارجاع دهیم؛ درحالی‌که چنین قطعیتی وجود ندارد. به نمونه‌های (۳) تا (۵) توجه کنید:

(۳) اگر فوق لیسانست را گرفته بودی، حالا دانشجوی دوره دکتری بودی و می‌توانستی از یک جایی بورس بگیری.

(۴) حیف که قَدّت خیلی کوتاهه، وگرنه می‌رفتی توی یک تیم بسکتبال بازی می‌کردی و با پولی که درمی‌آوردی، یک مرسدس بنز می‌خریدی.

(۵) خوب شد فرهاد با ما نیامد، وَاَلَا با اون قَدّتش حتماً می‌زد، این لوستر را می‌شکست. در تمامی نمونه‌هایی نظیر (۳) تا (۵)، به جهان ممکن ارجاع داده می‌شود که با جهان واقعیت فاصله دارد. در نمونه (۳)، گوینده در یک جهان ممکن و متناقض با جهان واقعیت، مخاطب خود را «دانشجوی دکتری» می‌بیند و حتی این امکان را برای او فراهم می‌آورد که «بورس» بگیرد؛ درحالی‌که در جهان واقعیت، به دلیل عدم دریافت «فوق لیسانس»، چنین امکاناتی منتفی است. نمونه‌های (۴) و (۵) نیز در همین شرایط تولید شده‌اند و حتی ما را وسوسه می‌کنند تا مدعی شویم انگار مجموعه وسیعی از گفته‌های روزمره اهل زبان، به جهان‌های ممکن غیر از جهان واقعیت ارجاع می‌دهند. افزون بر این، باید توجه داشت متن ادبی نیز یکسره در جهانی متناقض با جهان واقعیت شکل نمی‌گیرد. ما حتی به هنگام روبه‌رو شدن با زبان شعر، درمی‌یابیم بسیاری از نشانه‌ها به جهان واقعیت ارجاع می‌دهند. کاربرد نشانه‌هایی نظیر «شاه شجاع»، «امیر مبارزالدین»، «آب رکن‌آباد» و ده‌ها نشانه دیگر از این دست در غزل حافظ، مؤید این ادعاست و این همان شرایطی است که

گوته، شکسپیر، میلتون، بالزاک، هوگو و دیگران نیز پیش روی ما قرار می‌دهند. بنابراین نمی‌توان مدعی شد زبان خودکار یکسره به جهان واقعیت ارجاع می‌دهد و ما در زبان ادب، صرفاً با ارجاع به جهانی متناقض با جهان واقعیت مواجهیم.

در کنار این فرض نخست، می‌توان به این نکته دل خوش کرد که شاید در متن ادبی، ما با نظام نشانه‌ای دیگری غیر از نظام نشانه‌ای زبان خودکار مواجهیم. این فرض در زمانی که زبان ادب به زبان شعر نزدیک می‌شود مقبول جلوه می‌کند، زیرا در زبان شعر، مجموعه‌ی وسیعی از نشانه‌های زبان، درگیر بازی نشانه‌ها می‌شوند و تعبیری می‌یابند که با هویت نشانه‌های نظام زبان خودکار متفاوت است. این فرض نیز با دو مشکل عمده روبه‌روست. نخست اینکه متن ادبی به شعر محدود نیست؛ و دوم اینکه حتی به‌هنگام رویارویی با متنی که شعر به حساب می‌آید، تمامی نشانه‌ها درگیر بازی نشانه‌ها نمی‌شوند و تعبیر بخش اعظم نشانه‌ها در محدوده‌ی نظام نشانه‌های زبان خودکار صورت می‌پذیرد. فرض سوم که مقبول‌تر می‌نماید، این است که تصور کنیم متن ادبی از گفتمانی ویژه برخوردار است و این گفتمان با آنچه در زبان خودکار رخ می‌دهد، تفاوت دارد. این فرض بسیار وسوسه‌انگیز است، ولی مشکلی را حل نمی‌کند. در چنین شرایطی، پرسش اصلی ما تغییر خواهد کرد و به‌جای اینکه بپرسیم مختصات متن ادبی چیست، باید بپرسیم مختصات این گفتمان چه می‌تواند باشد. به عبارت ساده‌تر، گفتمان در متن ادبی چگونه است که با گفتمان در زبان خودکار تفاوت می‌یابد؟

نشانه زبان و آفرینش ادبی

در بخش گذشته به سه فرض عمده‌ای اشاره شد که از سوی متخصصان برای قائل‌شدن تمایز میان زبان خودکار و زبان ادب پیشنهاد شده است و دیدیم که هیچ‌یک از آنها نمی‌تواند جامع و مانع باشد. حال باید دید آیا می‌توان اساساً به هویتی مستقل برای زبان ادب قائل شد یا نه و از همه مهم‌تر اینکه، آیا می‌توان مختصاتی برای این‌گونه از زبان در نظر گرفت یا نه.

بر مبنای پیش‌فرض‌های پژوهش حاضر که در بخش ۲ مطرح شد، اگر قرار باشد اهل زبان میان زبان خودکار و زبان ادب تمایزی قایل شوند، این درک از طریق شرطی نظیر $p \rightarrow q$ صورت می‌پذیرد. به عبارت ساده‌تر، خواننده‌ی متن برحسب استنتاج (۶) به این درک خواهد رسید:

$$\frac{p \rightarrow q \text{ (۶)}}{p} \\ q$$

برگردان (۶) را می‌توان به این شکل بیان کرد که اگر مختصات p در متن وجود داشته باشد، پس آن متن، متنی ادبی نظیر q است و از آنجا که p وجود دارد، پس متن مورد نظر، ادبی است. استنتاج (۶) در مورد درک تمامی قراردادهای ثبت شده در حافظه انسان صادق است، ولی مسلماً به دلیل ماهیت فردی دانش دایرةالمعارفی انسان‌ها، از فردی به فرد دیگر متغیر است. با تمامی این اوصاف باید پذیرفت که متغیربودن این اطلاعات تاحدی مشترک باقی می‌ماند. به عبارت ساده‌تر، اختلاف در p ، در حدی نیست که اهل زبان نسبت به q شناخت متناقض داشته باشند.

مشترکات p در میان اهل زبان **عرف عام** تلقی می‌شود. این دسته از اطلاعات مشترک سبب می‌شوند تا اهل زبان در تشخیص متن‌های ادبی اختلاف عمده‌ای با یکدیگر نداشته باشند. مجموعه‌ای از این اطلاعات به نشانه‌های صوری متن ادبی مربوطند. نوع سطر بندی، نوع چینش واژه‌ها، وزن، انواع تکرارهای آوایی و واژگانی، حتی نام خالق متن، نوع چاپ و جز آن بخش عمده‌ای از این نشانه‌ها را تشکیل می‌دهند. اجازه دهید متونی دارای این دسته از نشانه‌ها را **نشان‌دار** بنامیم و آنها را در تقابل با متونی قرار دهیم که از این نظر **بی‌نشان** به حساب می‌آیند.

در میان متون ادبی بی‌نشان نیز می‌توان به وجود تمایزی قایل شد. برای درک بهتر تمایز، می‌توان کاغذ پاره‌ای را در نظر گرفت که در گوشه‌ای افتاده و با خطی کاملاً معمولی، بر رویش متن (۷) نوشته شده است:

(۷) کاش اکنون در آغوشم بودی و ...

فرض کنید مابقی متن پاره شده و هیچ اطلاعی از آن در دست نیست. آزمونی در همین زمینه ثابت کرده است^{۱۱}، خواننده آشنا با متن ادبی، با توجه به کاربرد واژه‌های «کاش»، «اکنون» و «آغوش»، نمونه (۷) را بخشی از یک متن ادبی در نظر می‌گیرد. دلیل این امر، آن است که خواننده با واژه‌ای مانند «آغوش» در متون ادبی آشنا شده است. بدین ترتیب، می‌توان مدعی شد که بخشی از واژگان نظام زبان، به دلیل وقوع پربسامد در متون ادبی، در حکم p عمل می‌کنند و خواننده را متقاعد می‌سازند که با متن ادبی روبه‌روست. در چنین شرایطی، این دسته از متون ادبی نیز باید **نشان‌دار** تلقی شوند. اگر متن برخوردار از نشانه‌های صوری را **نشان‌دار صوری** بنامیم، این گروه دوم را می‌توانیم **نشان‌دار واژگانی**

تلفی کنیم. متنی که به لحاظ واژگان، نشان‌دار تلقی می‌شود و از این طریق متن ادبی به حساب می‌آید، می‌تواند به لحاظ صوری نیز نشان‌دار باشد یا نباشد. حال به نمونه (۸) توجه کنید:

(۸) خانه ما ته کوچه‌ای بود، پر از سرو بلند.

در نمونه (۸)، ما با نوع دیگری از نشان‌داری سروکار داریم که نه صوری است و نه واژگانی. به عبارت ساده‌تر، بر روی همان کاغذ پاره، این بار نوشته‌ای دیده می‌شود که از واژه‌های پرسامد در متون ادبی نیز برخوردار نیست، ولی باز هم برای خواننده، دارای p ای است که او را به q می‌رساند؛ یعنی او را متقاعد می‌سازد که با بخشی از یک متن ادبی روبه‌روست. تمامی جابه‌جایی‌ها، حذف‌ها و اضافه‌هایی که درک معنی را مخدوش نمی‌سازند، نوعی p برای رسیدن به q به حساب می‌آیند. این دسته از متون ادبی را می‌توان **نشان‌دار معنایی** نامید. بنابراین، متن ادبی یا از نشان‌داری صوری برخوردار است یا اگر از این نشان‌داری بی‌بهره باشد، آنگاه یا نشان‌دار واژگانی است یا نشان‌دار معنایی. مبنا و پایه تمامی این نشان‌داری‌ها، همان زبان خودکار است و هیچ درکی در زبان ادب پدید نمی‌آید، مگر این که در زبان خودکار تجربه شده باشد.

نتیجه

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که دست‌کم به اعتقاد نگارنده، عملکرد نشانه‌های زبان، پدیدآمدن شرایط ویژه‌ای را ممکن می‌سازند تا از راه زبان خودکار به درک زبان ادب برسیم. با توجه به پژوهش‌های گذشته، نگارنده بر این باور است که هیچ شگردی در متن ادبی رخ نمی‌دهد که در زبان خودکار کاربرد نداشته باشد. به عبارت دقیق‌تر، هر قراردادی که قرار باشد ما را به درک زبان و ادب برساند، ابتدا باید در زبان خودکار وضع شده باشد.

انسان به لحاظ زیستی، محکوم به درک انسانی است و در تمامی آفرینش‌های خود، قادر است تنها از دو فرایند انتخاب و ترکیب برپایه واقعیت‌های جهان اطرافش بهره بگیرد. متن ادبی یکی از انواع آفرینش‌های اوست و این آفرینش نیز نمی‌تواند از درک انسانی‌اش فراتر برود. در چنین شرایطی می‌توان ادعا کرد که او جز نشانه‌های برگرفته از جهان اطراف خود و انتخاب و ترکیب آنها، چیزی در اختیار ندارد. تاکنون درباره روند یادگیری نشانه‌های ادبی هیچ پژوهشی صورت نپذیرفته و معلوم نشده است که از میان نشانه‌های صوری، نشانه‌های واژگانی و نشانه‌های معنایی، کدام زودتر و کدام دیرتر یاد گرفته می‌شوند. چنین

پژوهشی نیازمند نوعی کندوکاو جامع در حوزه زبان‌شناسی پیکره‌ای است تا معلوم شود آیا به‌واقع، واژه‌هایی چون «پاورچین»، «زنخدان»، «سرشک»، «گریستن» و صدها نشانه دیگر از این دست، ما را به سمت درک وقوع در زبان ادب فارسی سوق می‌دهد یا نه. اما یک نکته برای نگارنده بدیهی است و آن اینکه اگر چنین پژوهش‌هایی صورت پذیرد و بسامد وقوع نشانه‌ها به‌هنگام حرکت از زبان خودکار به سمت زبان ادب معلوم گردد، به احتمال قریب به یقین مسیر یادگیری این نشانه‌ها به صورت (۹) خواهد بود:

(۹) نشانه‌های معنایی > نشانه‌های واژگانی > نشانه‌های صوری

نگارنده بر این باور است که با توجه به ماهیت قراردادهای مبتنی بر $p \rightarrow q$ ، مسیر یادگیری نشانه‌های واقع در زبان ادب از سمت چپ نمودار (۹) به سمت راست خواهد بود. صحت و سقم این فرض، زمانی امکان تعیین می‌یابد که نشانه‌شناسی ادبیات به‌مثابه یک علم مورد تأیید متخصصان قرار گیرد و دست‌کم برخی از آنها به این باور برسند که وقتی هنوز نمی‌توانیم تعریفی از ادبیات، در کلیت خود به دست دهیم، تفاوتی میان متخصص ادبیات و خواننده متن ادبی وجود ندارد.

پی‌نوشت‌ها

۱- برای درک بهتر این نکته می‌توان به منابع متعددی رجوع کرد. شکل کلاسیک این تعریف در دوره زبان‌شناسی عمومی (Saussure, 1916) آمده است. باید به این نکته توجه داشت که سوسور بی‌دلیل به توصیفی این چنین پیچیده از نشانه دست نیاززده است. او می‌توانست همچون مجموعه وسیعی از نشانه‌شناسان پیش و پس از خود، صورت زبان، مثلاً واژه‌ها را نشانه برای معنی‌شان در نظر بگیرد؛ درست مانند «ابر سیاه» که می‌تواند نشانه «باران» باشد. اما باید توجه داشت که «ابر سیاه» و «باران» دو پدیده مستقلند. ما می‌توانیم بدون اشاره به «باران» درباره «ابر سیاه» سخن بگوییم و به وصف «باران» پردازیم، بدون اینکه نیازی به بحث درباره «ابر سیاه» داشته باشیم. این درحالی است که برای سوسور، دال و مدلول از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و هویت هریک در نظام زبان، به وجود دیگری وابسته است. ماتیوس در این مورد بحث جالبی دارد که خواندنی است (Matthews, 2001).

۲- ماهیت اختیاری نشانه را سوسور به شرایط وضع نشانه مربوط می‌داند، یعنی زمانی که یک مدلول قرار است به یک دال پیوند بخورد و نشانه‌ای را در نظام زبان پدیدآورد.

وقتی نشانه‌ای شکل گرفت و واحدی از نظام زبان به حساب آمد، ماهیت این نشانه **قراردادی** خواهد شد.

۳- در دوره زبان‌شناسی عمومی، همیشه از واژه‌ها برای توضیح نشانه زبان بهره گرفته شده است و به همین دلیل، مفسران آرای سوسور بر این باورند که وی واژه را واحد تشکیل‌دهنده نظام زبان در نظر گرفته است. به اعتقاد نگارنده، جمله‌هایی نظیر «چوب لای چرخم نگذار» را نیز باید یک کلیشه مفهومی در نظر گرفت و یک نشانه زبان به حساب آورد. «ستون پنجم»، «آتش بیار محله» و گروه‌هایی از این قبیل نیز از همین شرایط برخوردارند.

۴- هر **دال** برای اینکه بخش صوری نشانه زبان به حساب آید، باید به یک **مدلول** پیوند خورده باشد و اگر یک **مدلول** قرار باشد بخش معنایی نشانه تلقی شود، باید در پیوند با یک **دال** باشد.

۵- اینکه بر حسب دیدگاه پیرس، نشانه‌ها را به **شمایل**، **نمایه** و **نماد** تقسیم کنیم، در درک انسان تغییری ایجاد نمی‌کند. اینکه «دود» را نشانه «آتش» بدانیم و رابطه این دو را طبیعی تلقی کنیم یا اینکه تصویر «ناصرالدین شاه» را نشانه‌ای تصویری از «ناصرالدین شاه» بدانیم، باید آموخته شود؛ درست همانند نشانه‌های قراردادی. برای درک بهتر آرای پیرس می‌توان به مجموعه مقالات او رجوع کرد (Peirce, 1958).

۶- تمامی اطلاعاتی که انسان در حافظه خود ثبت می‌کند، گزاره‌ای از نوع $p \rightarrow q$ است. پیوند میان **دال** و **مدلول** نیز از همین نوع است.

۷- **دانش زبانی** مجموعه اطلاعاتی را دربرمی‌گیرد که اهل زبان به هنگام کاربرد زبان از آنها بهره می‌گیرند. در کنار این اطلاعات، انسان از جهان اطراف خود تجربیاتی کسب می‌کند که **دانش دایرةالمعارفی** او را تشکیل می‌دهند. **دانش زبانی** از ماهیت اجتماعی برخوردار است، زیرا مبتنی بر قراردادهایی است که باید برای تمامی اعضای یک جامعه زبانی قابل درک باشد. اما **دانش دایرةالمعارفی** جنبه فردی دارد، زیرا هیچ دو عضو یک جامعه زبانی در کسب تجربه از جهان اطراف خود، یکسان عمل نمی‌کنند. البته باید پذیرفت که برخی از این اطلاعات در میان برخی از سخن‌گویان زبان مشترکند؛ مثلاً اینکه «دریای خزر» در شمال ایران قرار دارد و برخی دیگر کاملاً فردی‌اند، مثلاً اینکه در زمانی مشخص و مکانی معلوم، من از قایقی خاص بیرون افتادم و داشتم در این دریا غرق می‌شدم.

- ۸- برمبنای دانش دایرةالمعارفی، هر فرد نشانه‌های زبان را برحسب $p \rightarrow q$ معتبر برای خود درک می‌کند. واژه «صندلی» برای فردی مثل من، نجاری که کارش صندلی سازی است و کسی که یکبار از صندلی افتاده و دنده‌اش شکسته است با سه تجربه مختلف درک می‌شود. این اطلاعات برای هر اهل زبان، نوعی زبان فردی پدید می‌آورد که قابل انتقال به فرد دیگری نیست. اهل زبان، به‌ناچار، زبان فردی خود را به زبان اجتماعی برمی‌گردانند تا برای سایر اعضای جامعه زبانی قابل درک باشد. این درک برای مخاطب، با برگردان زبان اجتماعی به زبان فردی مخاطب صورت می‌پذیرد. فرض کنید، من دیشب سردرد داشته‌ام و می‌خواهم این مطلب را برای شما بیان کنم. نوع این درد تنها برای من درک شده است. من از جمله «دیشب سرم درد می‌کرد» استفاده می‌کنم و شما این جمله را به شکلی درک می‌کنید که با تجربه خودتان از «سردرد» انطباق دارد.
- ۹- انسان جهان اطراف خود را برحسب درک انسانی‌اش تعریف می‌کند و سپس همه‌چیز را برمبنای همین تعاریف می‌سنجد. برای نمونه، ما ابتدا زبان را آن‌گونه که برای خودمان قابل درک است، تعریف می‌کنیم و سپس مدعی می‌شویم این زبان را حیوان دیگری ندارد و انسان «حیوان ناطق» است. مسلم است هیچ موجود دیگری، برحسب ماهیت زیستی‌اش، این زبان را ندارد آن‌هم صرفاً به این دلیل که زبان سایر حیوانات برای ما قابل درک نیست و اگر هم چیزی از آنها سردرمی‌آوریم برحسب درک انسانی‌مان دریافته‌ایم. برای درک بهتر این نگرش، ر.ک. (صفوی، ۱۳۸۱) و نیز (همان، ۱۳۸۳).
- ۱۰- یاکوبسن در این مورد از پژوهش متعددی در علوم مختلف بهره می‌گیرد تا ثابت کند، عملکرد این دو فرایند در نوع انسان چگونه است (Jakobson, 1979).
- ۱۱- در این آزمون، پنجاه دانشجوی دوره‌های تحصیلات تکمیلی رشته‌های زبان و ادبیات فارسی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، اردو، عربی و روسی در دانشگاه دهلی برگزیده شدند. این دانشجویان از هفده کشور مختلف و با دوازده زبان مادری متفاوت به تحصیل در دوره‌های پیش دکتري و دکتري اشتغال داشتند و همگی زبان انگلیسی را به‌خوبی و حتی در حد زبان مادری خود می‌دانستند. برای اینان متن‌هایی انتخاب شد و از آنان خواسته شد تا ادبی یا غیرادبی بودن هر یک را معلوم کنند و دلیل خود را بنویسند. استدلال نگارنده برپایه آن پژوهش شکل گرفته است (Safavi, 2007).
- از میان صد متن انتخاب‌شده برای این آزمون که ۲۵٪ آنها به زبان انگلیسی و بقیه از ادبیات غیرانگلیسی با برگردان به زبان انگلیسی در اختیار آزمون‌دهندگان قرار گرفت، ۱۸٪ برحسب نشانه‌های صوری، ۴۲٪ برحسب نشانه‌های واژگانی، و ۲۷٪ برمبنای نشانه‌های

معنایی، به مثابه متن ادبی تشخیص داده شدند. جالب اینجاست که ۱۰۰٪ مابقی متن‌ها که در لابه‌لای این متون، از متون فلسفی، تاریخی، علمی و جز آن گنجانده شده بودند و ۱۳٪ مجموعه متن‌ها را تشکیل می‌دادند، به دلیل نداشتن هیچ‌یک از سه نوع نشان‌داری مورد نظر نگارنده، غیرادبی تعیین شدند. این در شرایطی بود که آزمون‌دهندگان با نگرش نگارنده آشنا نبودند و صرفاً برحسب آگاهی خود از ویژگی‌های متن ادبی، به اظهار نظر پرداختند.

کتاب‌نامه

فارسی

- صفوی، کورش. (۱۳۷۸). «نگاهی گذرا به اصطلاح عروض و قافیه». *زبان و ادب*. ش. ۸-۷. صص ۴۷-۶۰.
- _____ (۱۳۷۹). *از زبان‌شناسی به ادبیات*. ج ۲: شعر. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- _____ (۱۳۸۰). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- _____ (۱۳۸۱). «درک نشانه». *خیال*. ش ۴. صص ۴۸-۵۹.
- _____ (۱۳۸۲). «بررسی آرای متفکران معاصر در باب زبان و ذهن». *پازنده*. ش ۲. صص ۳۰-۵.
- _____ (۱۳۸۳). «شکل‌گیری نشانه». *مجموعه مقالات نخستین همایش نشانه‌شناسی*. تهران: فرهنگستان هنر.

انگلیسی

- Jakobson, R. (1979). *Main Trends in the Science of language*. N.Y.: UNESCO.
- Matthews, P. (2001). *A Short History of Structural linguistics*. Cambridge: Cambridge university Press.
- Peirce, C. S. (1958). *Collected Papers*. Cambridge: Harvard University Press.
- Safavi, K. (2007). *“How do we know what is literature”*. Papers on linguistics. Chennai: University of Chennai Press. pp. 172-187.
- Saussure, F. de. (1916). *Cours de linguistique générale*. Paris: Payot.